

A Study of the Elements of Justification and Interpretation of Judgments of Legal Courts by Studying the Law of Iran and Lebanon and the Principles of Transnational Civil Procedure

Abstract

The court's decision, as a result of the litigation process, has the elements and conditions that the law deems necessary to be justified. Article 166 of the Constitution and paragraph 4 of Article 296 of the Code of Civil Procedure of Iran refer to these elements and conditions. The substantiation of the court's decision from the substantive point of view requires the expression of elements of litigation which, as the pillars of the verdict, contain the substantive, judicial and affirmative content of the litigation in the form of a logical argument. The main element of the court's decision to be justified is formed by the presentation of thematic matters by the litigants; Then, by describing these matters by the court, it becomes thematic. Proof of the subject matter, which is done through legal proof evidence and in order to satisfy the judge's conscience, constitutes the proof element of the court's decision. The description and application of the matter presented in accordance with the rule of law must be announced in the court decision. This part of the court's verdict is called a verdict. All these elements must justify the result of the vote in an argumentative way and in order to convince the participants and even the general public.

Keywords: justification, reasoning, thematic direction, judgmental direction, reasoning

فصلنامه علمی (مقاله علمی پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال چهارم، شماره چهارم (پیاپی ۱۶) زمستان ۱۴۰۰، صص ۱۰۳۴-۱۰۱۳

بررسی ارکان توجیه و تعلیل آراء دادگاههای حقوقی با مطالعه در حقوق ایران، لبنان و اصول آیین دادرسی مدنی فراملی

رضا قدمیان^۱

تاریخ دریافت: ۱۴/۱۰/۱۳۹۹

وحید قاسمی عهد^۲

تاریخ پذیرش: ۱۸/۰۱/۱۴۰۰

وحید لاجوردی^۳

چکیده

رای دادگاه به عنوان حاصل فرایند دادرسی، دارای ارکان و شرایطی است که قانون برای موجه بودن لازم دانسته است. اصل ۱۶۶ قانون اساسی و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی ایران به این ارکان و شرایط اشاره دارد. موجه بودن رای دادگاه از نظر ماهوی مستلزم بیان عناصری از دعواست که به عنوان ارکان رای در بر دارنده محتوای ماهوی، حکمی و اثباتی دعوا در قالب استدلالی منطقی است. رکن عمده رای دادگاه برای موجه بودن با ارائه امور موضوعی از سوی اصحاب دعوا شکل میگیرد؛ سپس با توصیف این امور توسط دادگاه به صورت جهات موضوعی نمود پیدا میکند. اثبات امور موضوعی که از طریق ادله اثبات قانونی و به منظور قناعت وجدانی دادرس صورت میگیرد رکن اثباتی رای دادگاه را تشکیل میدهد. توصیف و تطبیق امور موضوعی ارائه شده بر حکم قانون، باید در رای دادگاه اعلام شود. این قسمت از رای دادگاه را جهت حکمی رای می‌نامند. همه این ارکان باید در قالبی استدلالی و به منظور اقناع متداعیین و حتی عموم مردم نتیجه رای را توجیه کند.

واژگان کلیدی: توجیه، تعلیل، جهت موضوعی، جهت حکمی، استدلال

^۱ دانشجوی دکترای حقوق خصوصی، به نشانی: میرداماد روبروی بانک مرکزی مجتمع اداری-تجاری رز میرداما ط ۵ واحد 5-A3 به:

reza.ghadamian@gmail.com

^۲ دکترای حقوق خصوصی و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک به نشانی سعادت آباد، ابتدای بلوار پاکنژاد ابتدای ۱۸ متری

مطهری پ ۱۰ ط ۴ v.ghssemi@gmail.com

دکترای حقوق خصوصی و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک، به نشانی اراک. دانشگاه آزاد اسلامی دانشکده علوم انسانی
svlajevardi@gmail.com .

مقدمه

۱- یکی از اصول تضمین کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی مدنی «اصل توجیه آراء» دادگاههای مدنی است. منظور از توجیه و تعلیل آراء در حقوق موضوعه، بیان مستدل جهات موضوعی (واقعی)، حکمی و اثباتی دعواست که ضمن ایجاد قناعت برای قاضی دارای اثر اقناع کنندگی برای اصحاب دعوا و حتی عموم افراد جامعه است. قانونگذار در متون متعدد قانون اساسی و قوانین عادی بر ضرورت «موجه»، «مستدل»، «مدلل» و «مستند» بودن رای دادگاه تاکید نهاده است؛ اصل ۱۶۶ قانون اساسی بیان میدارد: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی یکی از شرایطی که رعایت آن را هنگام انشاء و نوشتن رای بر دادرس لازم دانسته است ذکر جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رای بر اساس آن صادر شده است. در مواد دیگر آیین دادرسی مدنی، از جمله مواد ۳۵۵، ۳۷۳، ۴۰۳، ۴۰۱، ۴۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی از موجه بودن تصمیمات قضایی سخن به میان آمده است. ماده ۲۳ قانون امور حسبی مقرر میدارد: «تصمیم دادرس باید موجه و مدلل باشد». همچنین، ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ بر ضرورت موجه و مدلل نمودن رای داور تاکید نموده است. اصل ۷۸ متمم قانون اساسی مشروطه و بند ۴ ماده ۱۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ نیز لزوم موجه و مدلل بودن رای قاضی را پیش بینی کرده بود.

بعضی نویسندگان حقوقی از تعبیر «جهات و دلایل» مصرح در بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و بند ۴ ماده ۱۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی سابق به عنوان «اصل توجیه آراء قضایی» نام برده و آن را مبنای قانونی ضرورت توجیه آراء قضایی دانسته‌اند. (شمس، ۱۳۸۹: ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۱۴؛ متین دفتری، ۱۳۹۸: ۵۳۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۳)

۲- قانونگذار در بیشتر متون قانونی یاد شده ضرورت توجیه آراء قضایی را با استعمال واژه‌های «موجه»، «مستدل» و «مدلل» گوشزد نموده است. «توجیه»، مصدر مرکب، در فرهنگهای لغت به معنای موجه ساختن، حجت و برهان آوردن، نیک بیان کردن مطلبی و یا سعی در موجه جلو دادن کار یا حرف نابجا معنا شده است (دهخدا، dictionary.abadis.ir؛ معین). لغت «موجه» نیز به معنای قابل قبول و دارای علت و دلیل واقعی با قاعده و اصول، پسندیده و مقبول می‌باشد (همان). استدلال مصدر باب استفعال از فعل «دل» در لغت به معنای راهنما، راهبر و رهنمون است (دهخدا، منبع پیشین) و در اصطلاح از کسی دلیل خواستن یا دلیل را در قالب یک روش هدایت کردن است که در منطق از آن به معنای استمداد از معلوم برای رسیدن به مجهول معنا شده است (منتظری مقدم، ۱۳۹۵: ۳۳۳-۳۳۲؛ جعفری تبار، ۱۳۹۹: ۲۵-۲۴؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۳۱۷-۳۱۶).

۳- ناگفته نماند، میان مفاهیم «جهات» و «دلایل» از یک سو و «استدلال» از سوی دیگر تفاوت است؛ بدین توضیح که استدلال در معنای قیاس منطقی به معنای یک قالب فکری و منطقی است که دارای دو مقدمه

شامل؛ کبرا و صغرای قیاس است که کبرای قیاس حکمی کلی را بیان میکند و صغرای قیاس نیز به عنوان مصادیقی از حکم کلی بکار میرود. حال آنکه، جهات و دلایل مصرح در قوانین، بویژه در بند ۴ ماده ۲۹۶ ق.آ.د.م، نه به عنوان یک قالب فکری، بلکه به عنوان مصادیقی از امور موضوعی، حکمی و یا ادله اثباتی صرفا میتوانند در جایگاه یکی از مقدمات استدلال قضایی بکار روند. از اینرو، اگرچه از نظر لغوی میان دو واژه «مستدل» و «موجه» تفاوت دیده میشود لیکن عنصر اصلی توجیه آراء در فرایند دادرسی مدنی را «استدلال» تشکیل میدهد. چرا که اگر مراد از توجیه و تعلیل آراء قضائی عقلانی کردن تصمیم دادرس در نتیجه ایجاد قدرت اقتناع سازی و پذیرش رای قاضی برای متداعیین و عموم مردم باشد، این امر فقط از طریق یک استدلال منطقی امکان پذیر است. در رویه قضائی نیز هر جا سخن از ضرورت صدور رای موجه به میان میاید از شاغول استدلال استفاده میشود بر همین اساس، فرایند توجیه با بیان جهات موضوعی و حکمی دعوا در قالب یک استدلال منطقی و در قسمت اسباب موجهه رای دادرس مطرح و در نهایت نتیجه این قیاس به عنوان مفاد یا منطوق، رای را برای اصحاب دعوا و عموم مخاطبین عقلانی و قابل پذیرش مینماید. (متین دفتری، همان، صص: ۵۳۹-۵۳۸؛ صدرزاده افشار، ۱۳۷۲، صص: ۲۱-۲۰-۱۷-۲-۱؛ شمس، همان، صص: ۲۰۵؛ باقری و همکاران، ۱۳۹۳، صص: ۱۵۷-۱۵۶؛ محمدی، ۱۳۹۲؛ صص: ۱۸۱۸-۱۷؛ حبیبی، ۱۳۷۳، صص: ۱۱۳؛ الشریف، ۱۳۹۶، صص: ۴۸؛ صص: ۲۸؛ صالحی راد، ۱۳۸۲، صص: ۴۴؛ ۲۴).

۴- در خصوص قلمرو اجرئی اصل توجیه و تعلیل آراء قضائی باید گفت؛ گستره این اصل شامل آن دسته از تصمیمات قضائی دادرس میشود که مستلزم رسیدگی ماهوی است. مستفاد از مواد ۲۹۹ و ۲۹۶ ق.آ.د.م «رای» دادگاه قدر مشترک بین حکم و قرار است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، صص: ۳۲۵). میتوان چنین اظهار نظر کرد که؛ با توجه به اینکه در فرایند توجیه رای، دادرس ناچار از ترتیب دادن یک قیاس قضایی است که مقدمه صغرای این قیاس را امور موضوعی و مقدمه کبرای آن را نیز قاعده قانونی تشکیل میدهد از طرفی، بکارگیری امور واقع و جهات موضوعی نیز فقط با رسیدگی ماهوی میسر است بنابراین، «ماهوی بودن تصمیم قضائی» معیار و ضابطه مشخص و قابل اعتنائی در تشخیص تصمیمات قضایی مستلزم توجیه است؛ چراکه، دادرس زمانی میتواند اقدام به ترتیب دادن یک قیاس قضایی، در نتیجه توجیه رای نماید که اولاً: امور ماهوی در پرونده موجود باشد ثانیاً: خواهان نیز بر طبق خواسته‌ای مشخص درخواست حکمی معین که مستلزم رسیدگی ماهوی است را نموده باشد؛ وگرنه، در امور حکمی و اداری که رسیدگی ماهوی و امر موضوعی در کار نیست به تبع، توجیه رای نیز ایجاد تکلیف نمی‌کند. بر این اساس، حکم به معنای خاص که هم ماهوی و هم قاطع دعوا بطور کلی یا جزئی است همچنین، آن دسته از قرارهای ماهوی مانند قرار کارشناسی، قرار استماع شهادت شهود و قرار اتیان سوگند باید موجه و مدلل صادر شوند.

۵- اصطلاح «تعلیل رای قاضی» نیز عبارت از؛ بیان چرایی حکم صادره از قاضی در مقام تطبیق نصوص قانونی بر وقایع اتفاق افتاده و یا مورد ادعای خواهان دعوی و دفاعیات خوانده است. بر این اساس، تعلیل حکم قاضی در چند مرحله صورت میگیرد؛ ۱- آگاهی و علم به قانون ۲- تطبیق آن با وقایع ۳- تحلیل قضیه و ارتباط دادن آنها با یکدیگر ۴- بیان در رای صادره. (انصاری و همکاران، ۱۳۸۴: ۷۱۰)

۶- حقوق فرانسه به عنوان مبدع نظریه توجیه روشمند و نهادمند در حقوق دادرسی جدید، نهاد حقوقی **motivation** را پیش‌بینی کرده است. در ماده ۴۵۵ همان قانون، به ضرورت توجیه احکام توسط دادرس اشاره شده است. این ماده که به موجب تصویب‌نامه شماره ۹۸-۱۲۳۱ مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۹۸ اصلاح گردیده است، بیان میدارد: «رای باید به طور خلاصه حاوی ادعاهای هر یک از طرفین و جهات ایشان باشد. در این خلاصه می‌توان به لویح طرفین با ذکر تاریخ آنها توجه نمود. رای باید موجه و مستدل باشد» (محسنی، ۱۳۹۰: صص ۲۱۱-۲۱۰). در این ماده قانونگذار فرانسوی فعل **motive** به معنای «توجیه کردن»، «ذکر دلیل کردن»، «ذکر علل یک عقیده حقوقی یا یک اقدام حقوقی» را برای توجیه آراء حقوقی استعمال نموده است (بشارت، ۱۳۹۴: ص ۱۹۳). اصطلاح **motif** نیز اسم و به معنای «دلایل و موجهات رای»، «اسباب و علل و دلایل رای و مواد استنادی» می‌باشد (کاتبی، ۱۳۸۰: ص ۲۴۱). در حقوق فرانسه دادرس باید با ذکر «اسباب و دلایل حکم» اقدام به توجیه و نشانوند نمودن رای خود نماید. لازم به ذکر است که اسباب و دلایل حکم در حقوق فرانسه به امر حکمی **Les Droit** و امر موضوعی **Les Faits** تقسیم شده است.

نویسندگان حقوقی عرب به جای عبارات مدلل و مستدل در خصوص توجیه احکام دادگاهها، عباراتی تحت عنوان «تعلیل الاحکام» و یا «تسبیب الاحکام» را بکار برده‌اند. (شمس الدین، ۲۰۱۲: صص ۵۱۹-۵۱۵، المصاوره، ۲۰۰۲: ص ۲۲) «تسبیب» در زبان عربی مصدر کلمه سبب، و سبب به معنی طنباب و ریسمانی است که چیزی از طریق آن به چیز دیگر وصل میشود. (ابن منظور: ص ۴۱۱ به نقل از: المصاوره، ۲۰۰۲: ص ۲۲) سبب همچنین به معنای راه و طریق هم معنی شده است. آنجا که خداوند رحمان در قرآن کریم میفرماید: «وآتیناه من کل شیء سبباً» (کهف: ۸۴-۸۵).

بند ۹ ماده ۵۳۷ قانون اصول المحاکمات المدنی لبنان مقرر می‌دارد: «دادگاه باید در حکم خود خلاصه‌ای از آنچه که در دعوا گذشته و اسباب آن، از جمله اسباب و علت‌های دفاع و دافع را ذکر نماید». در بند ۱۰ نیز بعنوان یکی از شرایط ماهوی حکم، بر دادرس مقرر شده است: «خلاصه‌ای از آنچه طرفین به آن استناد کرده‌اند اعم از ادله و حجج قانونی» را در رای خود فراهم نماید. بدینوسیله قانونگذار جمهوری لبنان به ضرورت بیان اسباب و ادله در نتیجه تعلیل رای بر اساس آنها پرداخته است

۷- بند ۶ اصل ۵ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی به عنوان سنگ بنای توجیه تصمیمات دادگاه بیان میدارد: «دادگاه باید همه جهات حکمی و موضوعی مطرح شده از سوی طرفین را مورد توجه قرار داده و به آنچه که اساسی است پردازد» (غمامی و همکاران، ۱۳۸۶: ص ۶۷). برپایه همین جهات است که دادگاه رای خود را توجیه مینماید. در اصل ۲۳ اصول فراملی، ضمن گوشزد تکلیف دادگاه به صدور رای پس از پایان پذیرفتن مجادلات، در بند ۲ مقرر گردیده است: «رای باید حاوی آن دسته از جهات موضوعی، حکمی و اثباتی اساسی باشد که مبنای تصمیم را تشکیل می‌دهند» (منبع پیشین: ص ۱۵۴). این بند به عنوان اصل توجیه و تعلیل رای در قوانین اساسی و عادی اکثر کشورها همواره به عنوان یکی از اصول مهم دادرسی عادلانه مورد توجه می‌باشد.

با این مقدمه و با تجزیه و تحلیل نصوص قانونی یاد شده، روشن است مستدل و موجه بودن احکام دادگاهها نیازمند عناصر و ارکانی است که به عنوان مقدمات قیاس قضائی به ساختمان رای اتقان و استحکام بخشد. از اینرو در چهارگفتار به این ارکان و عناصر میپردازیم؛

۱- رکن ثبوتی؛ توجیه موضوعی رای

عمدهترین رکن توجیه رای، نشانوندی رای دادگاه براساس وقایع و امور موضوعی دعواست. در این مبحث به ماهیت جهات موضوعی رای، نحوه حصول و بکارگیری آنان میپردازیم.

۱-۱- ماهیت و ساختار امور موضوعی

۱-۱-۱- تعریف

مساله حقوقی که در رسیدگی قضائی و فرآیند توجیه در قالب یک استدلال قضائی نمود پیدا میکند، از دو جزء تشکیل شده است؛ جزء اول این قضیه که صغرای قیاس را تشکیل میدهد امور موضوعی و ماهوی است که از آن با تعبیری چون «موضوع» یا «واقع» در ساختمان اسباب موجهه رای یاد میشود. در یک تعریف، «امر موضوعی» یا «وقایع دعوی» در مقابل «امر حکمی» یا «قاعدۀ قانونی» قرار میگیرد. در این تعریف «امر واقع» نشانگر همه واقعات مادی، اقتصادی، اجتماعی یا شخصی، بدون توصیف آن در نظر گرفته میشود (شمس، ۱۳۹۳: ص ۳؛ پورطهماسبی فر و همکاران، ۱۳۸۴: ص ۷۵).

برخی معتقدند؛ امر موضوعی که بدان «موضوع» یا «واقع» هم میگویند بطور کلی شامل هر رویدادی میشود که اثری با خود به همراه دارد. این رویداد میتواند جسمی، مکانیکی، گروهی یا فردی باشد؛ یعنی، هر رویدادی صرفنظر از حکم ناشی از آن در قوانین و مقررات یا اصول حقوقی. در این معنا، امر موضوعی یا ماهوی را مفهومی در مقابل «امر حکمی یا قانونی» دانسته‌اند (محسنی، ۱۳۹۷: ص ۱۵۴).

در تعریفی دیگر، هر مساله که محتوای آن از یک واقعه اطلاع دهد، مساله موضوعی است؛ خواه طرفین دعوا آن را انجام داده باشند یا شرایط محیطی و اوضاع و احوال آن را بوجود آورده باشد؛ به شرط آنکه بررسی محتوای آن مساله مستلزم ملاحظه متن قانون نباشد (غمّامی و همکاران، ۱۳۸۹: ص ۲۸۰).

با بررسی تعاریف ذکر شده میتوان قائل به این بود که امور موضوعی یا واقعی به مجموعه عناصر موضوعی در برابر حکم یا قانون گفته میشود. این امور شامل داده‌های خامی است که اصحاب دعوا ارائه میدهند، چه شخصی باشد؛ چه اجتماعی و یا طبیعی (شمس، منبع پیشین).

در کامن‌لا، امر موضوعی امری است که به وسیله قانون مشخص و معین نشده و قانون در مقام بیان به آن پاسخ نداده باشد (Page587.2006. GARNER.).

در میان تفکیک مسائل موضوعی از مسائل حکمی، بعضی مسائل در دعوا موجودند که آمیزه‌ای از مسائل حکمی و موضوعی هستند. در حقوق ایران، مواد ۹۵۱ تا ۹۵۳ قانون مدنی در قلمروی مسئولیت مدنی و رفتار

انسان متعارف، معیار نوعی - عرفی را برگزیده است و مسئولیت جبران خسارت به هنگام تقصیر مرتکب را نوعی قانون شکنی دانسته که در قلمرو امور حکمی و در صلاحیت دیوان عالی کشور است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ص ۳۶۱).

تقسیم بندی میان امور موضوعی با امور حکمی در اصل ۱۷۱ قانون اساسی ایران پذیرفته شده است. برخلاف آن، قانون آیین دادرسی مدنی که محل و مجرای این بحث است در این زمینه ساکت است.

۲-۱-۱- گوناگونی در امور موضوعی

وقایع موضوعی را از چندین منظر میتوان تقسیم بندی کرد؛ از نظر ماهیت، این وقایع داده‌های خامی هستند که توسط اصحاب دعوا ارائه میگردند یا عندالاقضاء در مواردی هم توسط خود دادرس استخراج و کشف میشوند. از این منظر ممکن است گونه‌های مختلفی داشته باشند؛ این وقایع ممکن است شخصی باشند مانند: فعل، ترک فعل، گفتار، نوشتار، رفتار؛ اعم از ارادی یا غیر ارادی. گاهی این امور اجتماعی هستند مانند: پدیده‌های اجتماعی مثل جنگ، اعتصاب، و تعطیلی. در مواردی امور موضوعی، خارج از اراده انسانی و به نوعی قهری میباشند؛ خشکسالی، سیل، زلزله و سایر مصادیق قوه قهریه که از امور واقعی طبیعی میباشند (شمس، ۱۳۹۳، زیرنویس ص ۳: ۳).

در یک تقسیم بندی نزدیک دیگر، امور واقع به افعال انسان اعم از ارادی و غیر ارادی از یک طرف، و امور اعتباری از طرف دیگر تقسیم شده‌اند. افعال انسان، خواه ارادی باشند خواه غیر ارادی، موضوع قانون قرار میگیرد؛ بسیاری از وقایع دعوا حاصل اراده مستقیم انسان است مانند؛ معاملات و یا وقایع حقوقی از قبیل اتلاف و تسبیب. بعضی دیگر از امور به اعتبار موقعیت و وضعیتی که در خارج دارند موضوع حکم قانونی قرار میگیرند؛ مانند فوت، جنون، بنوت، قرابت و مانند آن. در توضیح میتوان گفت؛ عالم حقوق عالم موجودات اعتباری است و اندیشه آدمی در پیدایی بسیاری از پدیده‌های حقوقی دخالت دارد. مانند مالکیت و یا بیمه که از موجودات اعتباری هستند (امامی، ۱۳۷۶: ص ۲؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳: ص ۶۷؛ غمامی و همکاران، همان: ص ۲۸۱؛ محمدی، ۱۳۹۳: ص ۲۵).

از نقطه نظر اثباتی، امور موضوعی به وقایع اولیه یا اثباتیو وقایع نهایی تقسیم شده‌اند. وقایع اولیه، به آن دسته از وقایع اطلاق میشود که در جهت اثبات وقایع نهایی بکار میروند. بعبارتی، وقایع اولیه موضوعاتی هستند که از آنها وقایع دیگری قابل استنباط و استخراج است (غمامی و همکاران، همان: ص ۲۸۱). این رویه بیشتر در دادگاههای تجدیدنظر حاکم است که معمولاً بدون حضور طرفین رسیدگی مینمایند؛ اگرچه، این استنباط و استخراج ممکن است بر خلاف اصل ترافع هم تلقی شود.

در استناد و بکارگیری امور واقع در دعوا، وقایع و امور موضوعی را می توان در سه دسته قرار داد؛ دسته اول، واقعیهایی هستند که طرفین دعوا به نحوی خاص برای حمایت از ادعاهای خود ارائه کرده‌اند و آنها از این وقایع نتایج حقوقی استنباط می‌کنند. دسته دوم، اموری هستند که توسط اصحاب دعوا ارائه شده‌اند و در

پرونده موجود هستند اما به نحو خاص مورد استناد خواهان واقع نشده و خواننده نیز دفاع خود را بر آن مبتنی ساخته است و لذا هیچ نتیجه حقوقی از آن استنتاج نکرده‌اند. بالاخره، دسته سوم امور موضوعی واقعیت‌هایی هستند که در پرونده وجود ندارند و توسط متداعیین هم ارائه نشده‌اند (انصاری، ۱۳۸۷، ص ۱۲۶: ۴۶؛ محسنی، ۱۳۹۷: ۳۹۴، ص ۱۵۷: ۴۵).

۲-۱- فرایند شکل‌گیری جهات موضوعی رای

ذهن دادرس در برخورد با وقایع و حکم قانون با رفت و برگشت‌های متوالی ضمن احراز وقایع به تنظیم و توصیف‌آنها می‌پردازد. این فرایند توصیف از دو مرحله تشکیل شده است:

مرحله اول، احراز امر واقع است؛ این مرحله که گاه شامل وقوع امر خارجی است و گاه شامل عدم وقوع حادثه خارجی.

مرحله دوم، توصیف امر واقع است. در این مرحله دادرس بر اساس فرآیند ناشی از تقابل بین موضوع مورد اختلاف و چارچوب حقوقی تا زمان انطباق محتویات پرونده یعنی، انتخاب امور موضوعی مرتبط با چارچوب حقوقی، ادامه داده تا جهت رای شکل بگیرد. توصیف حقوقی (قانونی) دو شرط لازم را می‌طلبد:

۱- تصریح قانونگذار بر اینکه هرگاه واقعه مشخصی با ویژگیهای معین به وجود آمد، چنین واقعه‌ای در ذیل یکی از نهادهایی که قانون آنرا به رسمیت شناخته قرار گرفته و اثر قانونی و حقوقی معینی بر آن مترتب میشود. مثلاً: امر واقع بیع میباشد یا صلح.

۲- اینکه قاضی بداند واقعه‌ی عرضه شده بر وی دارای ویژگیهای واقعه مشخصی است که قانون آنرا با صفت حقوقی معینی توصیف کرده است.

در حقوق فرانسه، ذکر جهات حکمی در دادخواست توسط طرفین در مواردی لازم است (ماده ۵۶ آیین دادرسی مدنی جدید فرانسه). اما در خصوص توصیف امور موضوعی باید گفت؛ این کار توسط اصحاب دعوا الزامی نیست و بخش دوم ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه این اختیار را به اصحاب دعوا داده است تا به توصیف امور موضوعی که ارائه نموده‌اند، بپردازند؛ با این حال، قاضی مقید به این توصیف اصحاب دعوا نیست.

در حقوق ایران، وظیفه ارائه جهات حکمی دعوا بر عهده اصحاب دعوا گذاشته نشده است بلکه، این وظیفه به دلالت اصل ۱۶۷ قانون اساسی و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی به عهده دادرس گذاشته شده است. اما، امر توصیف با تسبیب با استناد قانونی فرق دارد؛ اعمال قاعده حقوقی در فرضی است که امر موضوعی توصیف شده و به عنوان صغرای قیاس در استدلال قضائی در نظر گرفته شده باشد؛ بر همین اساس، توصیف با توجیه متفاوت است.

۳-۱- سبب دعوا و جهت حکم

دعوی مدنی دارای سه رکن است؛ اصحاب دعوا، موضوع دعوا، سبب دعوا. این ارکان به ترتیب در بندهای ۳، ۲، ۱ و ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ایران پیش‌بینی شده‌اند. در همین راستا، خواسته خواهان را با لحاظ پاسخ خواننده «موضوع دعوا» دانسته‌اند. بدین توضیح که؛ خواهان برای توجیه خواسته خویش جهاتی را مطرح و ارائه مینماید و در برابر، خواننده اگر در ماهیت دفاع نماید او نیز جهت یا جهاتی را مطرح مینماید؛ خواسته خواهان و دفاع خواننده متکی به همین جهات است که مبنای «سبب» را تشکیل می‌دهند. در حقوق فرانسه «موضوع دعوا» و «سبب»، «ماده دعوا» را تشکیل می‌دهند (شمس، ۱۳۹۳: ص ۲).

در حقوق فرانسه تعریفی از واژه «سبب» به چشم نمی‌خورد و همین امر باعث تنوع تعاریف سبب شده است؛ عده‌ای از حقوقدانان فرانسوی، سبب را همان کبرای قیاس که حکم و قاعده قانونی است میدانند. از نظر ایشان سبب دعوا از طریق مراجعه به قاعده حقوقی که خواهان در دادخواست خود بدان استناد کرده و یا عملی که سبب خسارت شده را تعیین می‌نمایند (شمس، منبع پیشین، ص ۵: ۵؛ انصاری، همان، ص ۱۲۹: ۱۲۹). عده‌ای دیگر از علمای حقوق، سبب را صغرای قیاس که متشکل از امور موضوعی است جستجو میکنند؛ بر اساس این نظر، دادرس با تکیه بر عناصر واقعه ارائه شده، مسائل حکمی و حقوقی را بیان میکند. اصحاب دعوا با ارائه امور موضوعی، سبب دعوا را تعیین می‌نمایند (شمس، منبع پیشین، ص ۶: ۶؛ انصاری، همان، ص ۱۳۰).

گروه سومی نیز معتقدند؛ سبب همان امور موضوعی توصیف شده‌اند. پیش فرض نظریه مذکور آن است که بین واقعیت‌های ادعا شده و قاعده حقوقی مورد استناد ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد لذا، این دو عنصر تشکیل دهنده سبب دعوا هستند و جدا ساختن عناصر واقعی از قواعد حقوقی مورد استناد در واقع غیرممکن است (مارتین، ۱۳۹۵: ص ۷۷؛ شمس، منبع پیشین، ص ۷: ۷؛ انصاری، همان، ص ۱۳۰).

در حقوق ایران، بنا بر یک نظر مشهور، «سبب دعوا» یا «علت دعوا» عمل یا واقعه مشهوری است که مبنای اساس حق مورد مطالبه را تشکیل می‌دهد؛ چنانکه در دعوی عینی، حق مالکیت یا حق ارتفاق و انتفاع و در وقایع حقوقی مانند اتلاف و تسبیب موضوع دعوا و مبنای ایجاد آن حقوق، سبب دعوی است (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ص ۲۹۰؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ص ۳۵۳؛ متین‌دفتری، ۱۳۸۸: ص ۳۲۲؛ شمس، ۱۳۸۰: ص ۴۸۹-۴۸۶).

۱-۳-۲ - جهت موضوعی

با این وجود میان سبب دعوا و جهات موجهه حکم تفاوت است. «جهت حکم» که در آیین دادرسی مدنی مطرح است، معنای دیگری از جهت معامله یا جهت تعهد دارد؛ جهت موضوعی، در واقع «استناد به امر موضوعی» است. امر موضوعی آنگاه که از سوی اصحاب دعوا به منظور تقویت خواسته‌های خود ارائه میشود «امر موضوعی» یا «امر واقع» گفته میشود که با انجام عملیات توصیف بعنوان پایه‌های موضوعی رای «جهت

موضوعی رای» تلقی میگردد (مارتین، ۱۳۹۵: ص ۷۷- حسن محسنی، ۱۳۹۷: ص ۱۵۵). در همین راستا، ماده ۶ کد جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه اصحاب دعوا را مکلف نموده است امر موضوعی متناسب با ادعاهای خود را به منظور احراز ادعای خود به دادگاه ارائه دهد. جزء دیگر استدلال قضائی، قاعده حقوقی یا جهت حکمی مبنای ادعاست که در این زمینه نیز ماده ۱۶ همان کد مقرر داشته: «دادرس نمیتواند تصمیم خود را بر جهت قانونی که خود راسا به آن استناد نموده است استوار سازد». ماده ۱۲ کد جدید بیان می‌دارد: «دادرس دعوا را بر اساس جهات حکمی قابل اعمال بر دعوا حل و فصل می‌نماید». جهت در کد جدید آیین دادرسی فرانسه به مفهوم نوعی استدلال حقوقی به کار رفته است. این استدلال حقوقی به معنای توصیف امر موضوعی بر اساس امر حکمی است که وسیله انجام این توصیف «جهت» نام دارد. علاوه بر نقش جهت در فرایند توصیف امور موضوعی دعوا که آن هم با استفاده از یک استدلال حقوقی صورت می‌گیرد، جهت در ساختمان رای برای تکوین فرآیند منطقی توجیه، «سبب موجهه» نامیده میشود (مارتین، همان: ص ۷۷). بر همین اساس، «جهت» امر موضوعی ساده را به یک امر موضوعی که از نظر حقوقی توصیف شده است، تبدیل میکند.

باید توجه داشت؛ «سبب دعوا» با «سبب حکم» یا «جهت موجهه رای» متفاوت است؛ سبب دعوا را اصحاب دعوا در دادخواست تقدیمی خود تعیین مینمایند لیکن، اسباب حکم ابتدا بصورت امور موضوعی ارائه سپس، با انجام فرایند توصیف به عنوان اسباب موجهه حکم در قالب رای اعلام میشوند.

۲- توجیه حکمی رای

۲-۱- جهت حکمی

امر حکمی، امری است که در رابطه با کاربرد و اجرا یا تفسیر قانون توسط قاضی مورد اخذ تصمیم واقع میشود (GARNER.2006. Page 587). بر اساس این تعریف، مسائل تفسیری که در برگرفته معنا و مفهوم قوانین و یا سایر متون حقوقی (مانند آراء دادگاهها) باشند و مستلزم بررسی ارزیابی و بررسی وقایع یک پرونده خاص نباشند امور حکمی محسوب میگردند. در تعریفی دیگر، امر حکمی به مساله‌ای تعریف شده است که خود قانون در مقام بیان پاسخ آن را داده است؛ به طوری که دادگاه نمی‌تواند به تشخیص خود در آن مورد تصمیم بگیرد.

آنچه که از تعارف بیان شده در خصوص امر حکمی بدست می‌آید این است که، دسته‌ای از مسائل است که در موضع قضا از اراده و تصمیم قاضی در مقام اجرا یا تفسیر قانون ناشی میشود؛ به گونه‌ای که قاضی در مقام بررسی آن مساله ملزم به رعایت مقررات قانونی، اصل یا قاعده حقوقی باشد (مجید غمامی و همکاران، همان: ص ۲۸۳).

آنطور که گفته شد؛ استدلال حقوقی به اجمال، توصیف امر موضوعی بر اساس امر حکمی است و وسیله انجام این توصیف، جهت است. جهت، به دلالتی که در متن آراء بیانگر فرآیند منطقی است «اسباب موجهه»

نامیده میشود (مارتین، همان: ص ۷۷). بعبارتی دیگر، امر حکمی که وضعیت یک واقعه یا امر موضوعی مورد اختلاف را معین میکند، اگر مورد استناد طرفین در خواسته‌هایشان قرار بگیرد به آن «عنصر حکمی» گفته میشود. در صورتی که همین حکم یا قانون بعنوان مبنای حقوقی در جهت توجیه قبول یک درخواست یا صدور یک تصمیم مورد اتکاء و استناد قرار بگیرد «جهت حکمی» نامیده میشود (محسنی، ۱۳۹۳: ص ۱۹۹).

۲-۲- مبانی قانونی توجیه حکمی در حقوق ایران

با توجه به نظام سیاسی و قانونگذاری حاکم بر کشور و تعیین رویکردهای کلی نظام قانونگذاری در ایران، از زمان مشروطه تا به حال دو دوره متفاوت در خصوص موضوع نقص قانون دیده میشود؛

ماده ۳ قانون اصول محاکمات حقوق مصوب ۱۲۹۰ ه.ش مقرر می‌داشت: «محاکم عدلیه مکلفند که به دعوی موافق قوانین رسیدگی کرده و به موجب آن حکم داده و یا فصل نمایند. و در صورتی که قوانین موضوعه مملکتی کامل یا صریح نباشد و یا ناقص و یا متناقض باشد باید محاکم ادلیه موافق روح و مفاد عمومی قوانین موضوعه امور را قطع و فصل نمایند».

ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ مقرر میداشت: «دادگاهها دادگستری مکلفند به دعوی موافق قوانین رسیدگی کرده حکم داده یا فصل نمایند و در صورتی که قوانین موضوعه کشوری کامل یا صریح نبوده و یا متناقض باشد یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد دادگاههای دادگستری باید موافق روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف و عادت مسلم قضیه را قطع و فصل نمایند».

قانونگذار در این برهه از تاریخ دادرسی ایران سکوت قانون را به مثابه یک امر گریزناپذیر پذیرفته و برای برون رفت از این چالش «روح و مفاد عمومی قوانین» و «عرف و عادت مسلم» را پذیرفته است.

در این دوره، قیاس یا اصول کلی دستاویز و ابزاری مناسب برای پاسخ به سکوت قانون است؛ چراکه، دستیابی به «روح قوانین»، در معنای اصول و قواعد الهام بخش قانونگذار در تدوین قوانین جز به یاری قیاس و استقراء میسر نبوده است. بعضی نویسندگان، تکلیف قاضی به قطع و فصل دعوا در موارد سکوت از طریق قیاس را نوعی قانونگذاری و مصداقی از نقض تفکیک نسبی قوای مقننه از قضائیه دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: صص ۱۸۱ - ۱۷۶).

پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ قانونگذار با رویکردی مذهبی به تشریح و تدوین و گاه اصلاح و نسخ قوانین نظام قبلی پرداخت. مساله سکوت قانون نیز از جمله مواردی بود که از این نگاه ایدئولوژیک دورنماند. در حقوق کنونی ایران، اصل ۱۶۷ قانون اساسی، همچنین ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، در مقام توجیه حکمی رای دادگاه حقوقی دو فرض را پیش بینی کرده‌اند؛ فرض اول، حالتی را پیش‌بینی کرده است که نسبت به دعوا قانون راه حل مشخصی را در قوانین مدونه پیش بینی کرده است. در این صورت دادرس باید حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نماید.

فرض دوم؛ که در اصل ۱۶۷ و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی پیش بینی شده است در خصوص موضوع دعوا قانونی وجود ندارد یا اگر قانونی باشد ناقص، متعارض و مجمل است. مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی در این گونه موارد قاضی موظف است با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد. در همین راستا، ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی بیان داشته: «قضات دادگاهها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده و یا متعارض باشند یا اصلا قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشند، حکم قضیه را صادر نماید....»

در تدوین و تصویب ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ به ظاهر یک منبع دیگری تحت عنوان «اصول حقوقی معتبر» جهت قطع و فصل خصومت اضافه شده است. در خصوص امکان تعارض این ماده با اصل ۱۶۷ همچنین، ترتیب استناد در مقام فصل خصومت، نظرات و استدلالهای متفاوتی در کتب نویسندگان حقوقی مطرح شده است که بیشتر در پی جمع دو حکم بر آمده اند. دکتر عبدالله شمس در این خصوص معتقدند: «اگر در موضوع قانون ساکت، ناقص و باشد، دادرس باید به منابع معتبر اسلامی مراجعه نموده و حکم قضیه را صادر نماید و در صورتی که این منابع نیز ساکت، ناقص و ... باشد باید به فتاوی معتبر مراجعه نموده و حکم قضیه را صادر کند. در حقیقت اصل مزبور به همان اندازه که ظهور در تقدم قانون بر سایر موارد دارد، ظهور بر تقدم «منابع معتبر اسلامی» بر «فتاوی معتبر» دارد. بر اساس ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، پس از آنها نوبت به «اصول حقوقی» می رسد که مغایر با موازین شرعی نباشد» (شمس، ۱۳۸۹: ص ۲۰۴). برخی نیز بر این عقیده اند که ماده ۳ ق.آ.د.م تفسیری شایسته از اصل ۱۶۷ قانون اساسی است و حکم مورد استنباط باید موافق منابع فقهی و نیز اصول حقوقی باشد. بدین معنا که حکم صادره نباید مغایر موازین شرعی و نیز اصول حقوقی باشد؛ حتی فراتر از این، اصول حقوقی نباید مغایر موازین شرعی باشد و موازین شرعی نیز نباید مغایر اصول حقوقی باشد. زیرا، اصول حقوقی ممکن است در مواردی همان روح قانون باشد، که در اینصورت به منزله خود قانون است و بر اساس ماده ۳ زمانی میتوان به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر مراجعه کرد که قانونی وجود ندارد. در نقد این نظر میتوان گفت؛ در این نظر میان موازین شرعی و منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر تفکیکی صورت نگرفته و این پرسش را به ذهن متبادر میسازد که آیا منابع مندرج در اصل ۱۶۷ همان موازین شرعی است؟ همچنین آیا روح قانون خود قانون است یا متفاوت از آن؟

بر اساس نظری دیگر، قاضی در موارد نقص و فروض مندرج در اصل ۱۶۷ و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، باید ابتدا به اصول حقوقی مراجعه کند و اگر نتوانست بر آن اساس حکمی صادر کند طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی به منابع معتبر اسلامی مراجعه کند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: صص ۴۰۴-۴۰۱).

۳- رکن اثباتی توجیه

در ملاحظه متون مواد قانونی یاد شده، قانونگذار در بیان شرایط شکلی و ماهوی رای در اصل ۱۶۶ قانون اساسی و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی، علاوه بر لزوم «مستدل» و «موجه» بودن رای واژه «مدلل» بودن رای دادگاه را نیز مورد تاکید نهاده است؛ در خصوص نقش واژه «مدلل» در ترکیب مواد و اصول قانونی یاد شده باید گفت؛ واژه مدلل گویای تکلیف دادرس در بیان و ذکر دلایل اثبات جهات و اسباب موجهه رای است. در واقع، دادگاه وقایع دعوا را بوسیله ارزیابی دلایل طرفین احراز میکند و به همین جهت اقتضاء مینماید بخشی از رای دادگاه به بررسی ارزش قانونی دلایل و رفع ابهام و تفسیر این دلایل در موارد ایراد و نقص، اختصاص یابد (صالحی راد، ۱۳۹۱: ص ۲۹۹). در معنای اختصاصی، مفهوم مدلل بودن ناظر بر بحث اثبات جهات موضوعی از طریق ارزیابی آنها است به همین جهت، اگر دلایل اثباتی وجود نداشته باشند، در واقع جهات موضوعی ادعا شده منتفی و به تبع، دعوا مردود می‌گردد.

۳-۱- فرایند توجیه اثباتی

در فرآیند توجیه رای و گذر از مرحله ثبوت به مرحله اثبات، دادگاه وقایع موضوعی بیان شده توسط اصحاب را احراز و اثبات میکند. این نکته بویژه در موارد تعارض ادله و یا زمانی که دلیل اثبات از امارات قضائی است، بیشتر ضروری مینماید. احراز و اثبات امور واقع با ارزیابی ادله طرفین صورت میگیرد؛ ارزیابی دلیل خود فرایندی قضایی - اقناعی است که با معیار نظام اثبات غالب، توسط دادرس یا خود قانون صورت میگیرد؛ دادرس در مقام رسیدگی به دلایل، با شاخص «قناعت درونی»، وقایع دعوا را احراز و اثبات میکند بنابراین، ضروری است بخشی از رای دادگاه به بررسی و ارزیابی دلایل ارائه شده از سوی خواهان و دلایلی که خواننده در مقام دفاع به دادگاه ارائه کرده است اختصاص یابد. «استناد» دادرس در مقام صدور رای، به معنای پذیرش دلیل و حصول قناعت وجدانی است. بنابر اصول و قواعد اثبات مدنی، شایسته است دادرس در صدور و انشاء رای، به ذکر دلایل ارائه شده و روند بررسی دادگاه در مواجهه با واکنش طرف دعوا نسبت به دلایل ارائه شده بپردازد. بنابراین، ذکر عباراتی چون «با توجه به اظهارات شهود»، بویژه در مواقع ایراد جرح نسبت به شهود، کفایت نمیکند؛ گرچه پذیرش و رد ادله از وظایف دادرس است اما همانطور که گفته شد ذکر جهات و دلایل صدور رای می‌بایست با رعایت اصول دادرسی چون اصل تقابل یا تعارضی بودن رسیدگی باشد؛ انعکاس چالشهای طرفین دادرسی نسبت به دلایل یکدیگر، در حقیقت دادرس را به قضاوتی درست‌تر رهنمون می‌کند و به همگان اثبات میکند دادرس بطور حقیقی در خصوص موضوع اختلاف اظهار نظر کرده و صرفاً از روی تکلف و از باب حکومت و قدرت اجرایی تصمیمی اتخاذ ننموده است (کریمی، ۱۳۸۶: ص ۱۵۲). با این مقدمه در دو بند به فرایند توجیه اثباتی رای دادرس می‌پردازیم.

۳-۱-۱- توجیه رای در مقام اداره دلیل

اصل ۲۲ اصول آیین دادرسی فراملی به اداره دلیل و ذکر بعضی مصادیق اداره دلیل پرداخته است؛

«۳-۲۲- بنا بر اصل، دادگاه باید مباشرتاً تمامی عناصر ادله را جمع آوری کند. با وجود این، در صورتی که ضروری باشد دادگاه میتواند اداره و نگهداری دلیل را به نماینده ای صلاحیتدار واگذار کند. سپس، دادگاه این دلیل را در هنگام استماع نهایی مورد ملاحظه و بررسی قرار دهد» (غمامی و همکاران، همان: ص ۱۴۶).

مدعی جهت اثبات دعوای خود ملزم است دلایل خود را در دادگاه ارائه نماید؛ اما مدعی در این راه کاملاً آزاد نیست؛ بلکه باید در حدود مقررات مربوط به آیین دادرسی مدنی دلایل خود را ارائه نماید همین محدودیت نیز برای دادرس وجود دارد؛ به گونه‌ای که او نیز نمی‌تواند به طور آزادانه در هر زمان از دادرسی از طرفین دعوا دلیل بپذیرد و برای حل مجهول اعمال کند. پس، باید معتقد بود؛ وظیفه ارائه دلیل بنا بر قاعده البینه علی المدعی... بر عهده مدعی است در مقابل، وظیفه اداره دلیل بر عهده دادرس است که می‌بایست در چارچوب قواعد دادرسی مدنی صورت پذیرد.

دادرس ابتدا و بنا بر اصل درخواست، مانند درخواست استماع شهادت شهود و یا تحقیقات محلی، مجاز به اداره دلایل است. گاهی این اختیار به تجویز قانون و در راستای کشف واقع و عادلانه کردن دادرسی برای دادرس حاصل می‌گردد؛ چنانکه دادرس مدنی به موجب قانون حق دارد راساً قرار معاینه محل و کارشناسی صادر کند؛ حتی اگر اصحاب دعوا چنین درخواستی از وی به عمل نیاورده باشند (مواد ۲۴۸ و ۲۵۷ ق.آ.د.م). در مواردی هم که موضوع دعوا اقتضای انجام هرگونه تحقیق و اقدام لازم جهت کشف حقیقت را بنماید باز دادرس از این اختیارات علی‌الرأسی استفاده میکند (ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م).

در همه‌ی مواردی که دادرس حسب درخواست اصحاب دعوا یا خود راساً اقدام به اداره دلیل می‌نماید در واقع، اقدام به صدور و اتخاذ تصمیمات قضایی می‌نماید بنابراین، مکلف است تصمیم خود را بر اساس «درخواست طرفین» و یا «اقتضای» انجام تحقیق و اقدام لازم جهت کشف حقیقت توجیه و تعلیل نماید (مستفاد از بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی).

با وجود اختلاف نظرهای مطرح شده در خصوص تعریف، معنا و قلمرو اداره دلیل، قدرمتیقن آن است که اداره دلیل مشمول ترتیباتی است که نحوه و شیوه اعمال آن در صلاحدید خود دادگاه است. به همین جهت، اتخاذ تصمیم در خصوص فراهم آوردن و بکارگیری دلیل در مواردی مستلزم استدلال و توجیه است که دادرس میبایست تصمیم خود را بر مبنای ضرورت‌های مقتضی موجه نماید. بعنوان مثال، آنجا که موضوع از امور فنی و مستلزم اظهار نظر کارشناس و خبره امر است با ذکر ضرورت در قرار خود، راساً اقدام به صدور قرار ارجاع امر به کارشناس نماید؛ همچنین است در قرار تحقیق و معاینه محل و تحقیقات موضوع ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م.

۳-۱-۲- توجیه اثباتی رای در مقام ارزیابی دلیل

دادرس پس از پذیرش ادله، در جهت روشن شدن حقیقت و فصل خصومت می‌بایست به ارزیابی و سنجش دلایل ارائه شده از سوی اصحاب دعوا بپردازد. این تلاش دادرس در روند دادرسی و صدور رای را

حقوقدانان و نویسندگان حقوقی ارزیابی دلیل نام نهاده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ص ۵۴-۵۵، شمس، ۱۳۸۷: ص ۴۶).

در حقوق ما، مانند کشورهای حقوق مدنی از جمله فرانسه، در امر اثبات به جای بحث از «ضابطه اثبات» بر آزادی دادرس در ارزیابی دلایل با معیار قناعت وجدانی پرداخته شده است؛ بر این اساس، همین که تبیین و احراز موضوع دعوا از سوی طرفین از منظر دادرس به حدی برسد که موضوع مقتضی اعمال قاعده حقوقی قابل اعمال باشد، موضوع اثبات شده محسوب می‌گردد (غمامی و همکاران، ۱۳۸۶: ص ۱۴۴-۱۴۵، محسنی، ۱۳۹۷: ص ۱۸۵).

با وجود این، گاهی مواقع قانونگذار بنا بر ملاحظات مربوط به نظم ادله دایره این ارزیابی را محدود نموده است؛ در اینگونه مواقع، دادرس میبایست دلیلی که قانون از قبل ارزش آن را تعیین نموده اعمال کند؛ گویا قانونگذار در دلایلی چون اقرار و سوگند با چشم پوشی از معیار باور درونی دادرس، همین که شرایط شکلی پذیرش دلیل فراهم باشد، دلیل را دارای اثر اثباتی می‌بیند. (مواد ۲۰۲ و ۲۷۷ به بعد ق.آ.د.م و مواد ۱۲۹۰ و ۱۳۳۱ ق.م).

آزادی دادرس در ارزیابی دلایل در اصول آئین دادرسی فراملی نیز پیش بینی شده است؛ بند ۶ اصل ۱۶ این اصول مقرر می‌دارد: «دادگاه باید آزادانه دلایل اصحاب دعوا را ارزیابی کنند...» و بند ۲ قاعده ۲۸ می‌گوید: «دادگاه باید دلایل را ارزیابی کند...» که بند ۲ اصل ۲۱ اهمیت این اختیار را اینگونه بیان می‌دارد: «امور موضوعی وقتی اثبات میشوند که دادگاه بطور متعارف از صحت و درستی آنها قانع گردند». معیار پذیرفته شده در اصول آئین دادرسی فراملی جهت اثبات این است که موضوع باید «به نحو قانع کننده» باشند. به معیار ذکر شده در بسیاری از کشورها از جمله کشورهای مشمول کامن لا، معیار «فائق بودن دلیل» یا «اقناع مرجح» می‌گویند؛ ضابطه «اقناع متعارف» *Rasonably convinceed* ضابطه‌ای است که در ایالات متحده آمریکا تحت عنوان «دلیل اقوی» *Preponderance of the evidence* که از حیث کارکرد دارای همان مفهوم است جاری می‌باشد (غمامی و همکاران، همان: ص ۱۴۴-۱۴۵، پور استاد، ۱۳۸۷: صص ۲۱-۲۲).

مطالعه فرآیند صدور رای توسط دادرس، بیانگر این نکته است که دادرس در پذیرش یا رد دلایل نیز به تاثیرات روانی ناشی از دلیل توجه دارد؛ دادرس در راستای تکمیل علم خود از زمان ارائه دلیل تا بررسی ماهوی آن، با سنجش شکلی و ماهوی به قبول یا رد ادله می‌پردازد. میتوان گفت؛ فرایند ارزیابی دلیل از زمان ارائه دلیل با ارزیابی شکلی ادله و پذیرش یا رد اولیه دلایل شروع، سپس با سنجش ماهوی دلیل و توجه به میزان تاثیر روانی آن در تکوین و تکمیل علم دادرس، ادامه می‌یابد. بر همین اساس، ارزیابی دلیل را میتوان از دو جهت شکلی و ماهوی مورد بررسی قرار داد؛

الف- ارزیابی شکلی دلیل؛ در این قسم از ارزیابی دادرس به بررسی دلیل از نقطه نظر موثر و مرتبط بودن دلیل بر اساس ویژگی دلیل و نحوه ارائه آن و اعلام قبول یا رد دلیل با معیار «وجدان» می‌پردازد. در این مرحله

از ارزیابی که مقدم بر ارزیابی ماهوی است دادرس پس از ارائه دلیل، ابتدا به ویژگی موثر بودن دلیل می‌پردازد؛ به دیگر سخن، دادرس بررسی می‌نماید آیا دلیل از نقطه نظر مرتبط بودن و قوهی اثبات موضوع یا نحوه ارائه آن، موثر در اثبات موضوعات هست یا خیر؟ سپس، به محک وجدان خود و با توجه به اوضاع و احوال، اقدام به رد یا قبول دلیل می‌نماید. برخی از استادان، ویژگی مرتبط بودن دلیل را با الهام از ماده ۲۰۰ قانون آیین دادرسی مدنی «موثر بودن» دلیل نامیده‌اند (کاتوزیان، منبع پیشین: ص ۳۸-۴۰). ماده ۸ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری نیز موید این نظر است: «... در مواردی که بر داگاه معلوم باشد که استناد یا تقاضای یکی از طرفین مؤثر در اثبات ادعا نیست، داگاه می‌تولند با استدلال از ترتیب اثر دادن آن خودداری کند». بدین ترتیب، شرط موثر بودن به عنوان یک قاعده عمومی در ارزیابی همه ادله اثبات بکار می‌رود.

ب- ارزیابی ماهوی؛ ارزیابی ماهوی آن مرحله از سیر عقلانی و روانی دادرس است که به سبک و سنگین کردن دلیل از نقطه نظر وزن و قدرت اثباتی می‌پردازد؛ دادرس با تحلیل روانی دلیل و با این پیش فرض که آیا دلیل ارائه شده برای او ایجاد علم میکند یا خیر، به موضوع می‌پردازد. واکنش روانی دادرس به دلیل و میزان قناعت حاصله از این رهگذر را میتوان ارزیابی ماهوی دلیل خواند. البته، به قول استاد دکتر کاتوزیان که می‌فرمایند: «باید توجه داشت که آزادی ارزیابی دلیل به معنی معاف شدن دادرس از توجیه نظر و بیان پایه‌های منطقی و عادلانه اندیشه خود نیست و هیچ گاه نباید او را رها از قاعده حقوقی شمرد...» (کاتوزیان، منبع پیشین: ص ۴۷).

۴- رکن منطقی رای؛ استدلال قضائی

۴-۱- روند شکل گیری استدلال قضائی

الزام قاضی به توجیه رای و مستند نمودن رای به قواعد مربوط به نظام حقوقی حاکم علت عمده و توجیه کننده تمسک قاضی به ابزار استدلال است؛ تمام سخن در این است که قاضی مکلف است رای خود را به نظام حقوقی حاکم منسوب سازد و این کار مستلزم دو مقدمه است؛ اول، اینکه کبرای استدلال خود را که همان قاعده حقوقی است به قانونگذار استناد دهد و دیگر اینکه، صغرای قیاس یا همان واقعه یا عمل حقوقی موضوع دعوا را بر حکم کلی منطبق سازد.

با وجود این، در استدلالهای قضایی قاضی همیشه دغدغه نتیجه را در ذهن دارد و وصول به این نتیجه همیشه از طریق استدلالهای قیاسی و صوری امکان پذیر نیست. بنابرین، در بیشتر موارد، قاضی برای توجیه و تعلیل توصیف قضایی خود به نیت و قصد قانونگذار توجه میکند و پیشاپیش نتایج قانونی ناشی از تصمیماتش را ارزیابی میکند (حبیبی، همان: صص ۷۹-۸۰). کاتوزیان، همان: ص ۳۹۳-۳۹۴؛ ص ۱۵؛ انصاری، همان: ص ۱۱۳).

وجود احتمال صدق و کذب در مقدمات استدلالهای قضایی بر خلاف استدلالهای قیاسی و ریاضی که همواره از امور بدیهی و ثابت هستند همواره باعث شده است عده‌ای از حقوقدانان ماهیت استدلالهای قضایی

را از نوع اقلی و خطابی بدانند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۸۱-۱۸۲). پرلمان، به نقل از حبیبی، همان: ۱۶۷-۱۶۸. الشریف، ۱۳۸۶: ۲۵). اما رویکرد جدید جمع میان منطق صوری و منطق جدلی در نتیجه، استفاده از مزایای دو منطق بر شمرده است. در این فرایند دادرسی بر اساس شکل استدلال صوری عمل میکند با این ویژگی که منطق حاکم بر استدلال قاضی در مواردی صوری و در مواردی هم غیر صوری و جدلی است (کاتوزیان، منبع پیشین).

روند شکل‌گیری استدلال قضایی به سادگی میسر نیست؛ این فرایند خود از دو مرحله برای تشکیل مقدمات استدلال تشکیل میشود؛

اول، احراز امر واقع؛ که عنصر ماهوی این رکن در مقام توجیه ممکن است احراز وقوع رخداد یا عدم وقوع آنرا تشکیل دهد و دوم، توصیف امر واقع در پرتو قواعد حاکم.

قدم بعدی دادرسی پس از احراز رخداد موضوعی، توصیف و طبقه‌بندی آن ذیل یکی از قواعد پیش‌بینی شده در نظام حقوقی حاکم است. مثلاً، آیا مذاکرات انجام شده عقد است یا وعده‌ای برای عقد؟ توصیف در واقع، به عنوان مرحله‌ای میان احراز و اعمال قاعده حاکم است. در این مرحله نیز در صورت ابهام و پیچیدگی در ماهیت امور واقع شده و به تبع آن پیچیدگی در توصیف، میدان عملی برای دادرسی جهت دخالت در امر توصیف و نهایتاً شکل دادن به صغرای قیاس ایجاد میشود.

در کبرای قیاس نیز، دادرسی در همه جا و همه مکان تسلیم بی‌چون و چرای متن قانون نیست. در مواردی که قانون نامتعیین و ناقص است با تفسیر قانون مجال دخالت در کبرای قیاس قضایی را پیدا میکند.

۲-۴- گونه‌های استدلال قضایی

همانطور که توضیح داده شد، مقصود از استدلال قضایی عملی است که با انجام آن قاضی نتیجه معینی را استنتاج مینماید. استدلال قضایی به سه شکل ظاهر می‌شود و آن شامل؛ استدلال جدلی، استقرائی و استنباطی است:

الف - استدلال جدلی؛ استدلال جدلی برای قانع کردن بکار می‌رود و بر بررسی همه ادله و دفاعیاتی که ادعای خاصی را ثابت یا نفی می‌کند متکی است؛ بصورتی که به قاضی‌ای که نزاع در برابرش عرضه شده امکان می‌دهد حکمی را صادر کند که این ادعا را تأیید یا رد کند. در این نوع از استدلال قاضی ادله‌ای که او را به فرضیات یا مقدمات معینی راهبری می‌کند بکار می‌گیرد تا بوسیله آن به حقیقت برسد.

ب - استدلال استقرائی (بررسی جزء به جزء)؛ در این روش قاضی کارش را با جمع کردن نظریات درباره وقایع جزئی آغاز می‌کند که موضوع ادله را تشکیل داده‌اند. دادرسی، با بررسی جزء به جزء این وقایع موضوعی و دسته‌بندی کردن آنها برای نمایان کردن ویژگی‌های مشترک یا وجوه اختلاف، با هدف قانع کردن وجدان خود در پرتو قناعت بدست آمده وقایع توصیف و تفسیر میشوند. در این نوع استدلالها، روند اقناع

دادرس با تکیه بر وقایع موضوعی دسته‌بندی شده که با استقراء بدست آمده‌اند از طریق یک قیاس و استدلال استنباطی تکمیل میشوند.

ج - استدلال استنباطی یا قیاس قضائی: آن فرایند ذهنی است که قاضی در پرتو داده‌های حاصل از وقایع جزئی ناشی از استقراء به هدف رسیدن به نتیجه معینی به اجرا در می‌آورد. استدلال قضایی از سه جزء تشکیل شده است:

۱- صغرای قضیه؛ که همان احراز واقعه خارجی است که آن هم به دو طریق بدست می‌آید. اول: احراز امر واقع (وقوع یا عدم وقوع) دوم: توصیف امر واقع به کمک قواعد حقوقی.

۲- کبرای قضیه؛ بررسی و تبیین قواعد حقوقی قابل اعمال بر قضیه‌ای است که در پی اثبات آن هستیم.

۳- نتیجه؛ حکم بر مصداق جزئی؛ یعنی، کشف قضیه معلوم و قاعده حقوقی منطبق بر آن، از طریق استنتاج از صغری و کبری قیاس.

نتیجه گیری و پیشنهاد

مفهوم توجیه، همانطور که از معنایش برمیآید، فهماندن موضوعات به گونه‌ای عقلانی است که قانع کردن مخاطب را در پی دارد؛ فرایند توجیه گاهی به اعتبار متکلم است و گاه به اعتبار موضوع. لیکن در هر حال، توجیه از دیرباز به عنوان روش و منشی عاقلانه در روابط انسانی کاربردی مهم داشته است. در علم حقوق که از علوم مناقشه برانگیز اجتماعی است و جولانگاه نظرات و عقاید مختلف و متنوع است از ابزار توجیه در سطوح مختلف نظریه پردازی، قانونگذاری، تفسیر و قضاوت استفاده میشود. توجیه و تعلیل آراء دادگاهها در عرصه دادرسی و قضاوت دو اثر دارد؛ اثر فردی و اثر اجتماعی. اثر فردی توجیه و تعلیل رای، به اقناع و تمکین محکوم‌علیه از صدور رای می‌پردازد؛ اما، اثر اجتماعی توجیه به تاثیر صدور رای موجه به عنوان یک پدیده اجتماعی جهت اقناع و خرسندی جامعه از صدور یک رای موجه و مدلل توجه دارد؛ چرا که، اجرای قانون در قالب یک رای در واقع نماد و تبلور وجدان عمومی یک جامعه تلقی میشود.

قلمرو اصل توجیه و تعلیل آراء متنوع است؛ از نظر ماهیت تصمیم قضایی موضوع توجیه، آن دسته از تصمیمات قضایی که مستلزم رسیدگی ماهوی است، اعم حکم یا قرار را شامل میشود. در نظامهای دادرسی به شدت شهودگرا هم نتیجه رای در قالب استدلالی منطقی که عموماً هم از نوع استدلال قیاسی است توجیه می‌گردد؛ در اینگونه استدلالها، محمول قیاس را حکم قانون و موضوع را هم واقعیات دعوا تشکیل میدهد.

رکن موضوعی توجیه با برشمردن واقعیات و امور موضوعی دعوا رابطه منطوق و نتیجه رای را به گونه‌ای منطقی با امور واقعی علت‌مند میکند. رکن دیگر توجیه، رکن حکمی است که در آن دادرس در دو مرحله توصیف و صدور رای میان واقعیات و حکم قانون رابطه برقرار نموده تا بدین وسیله سبب قانونی رای را در

حکم خود بیان دارد. رکن دیگر توجیه و تعلیل رای، رکن اثباتی است؛ دادرس تمام واقعیات مورد استناد خود را میبایست به اثبات برساند، به همین دلیل در رای صادره باید ادله و نشانه‌های این واقعیات را بیان نماید. همه این ارکان زمانی میتواند موجه، مدلل و مستند تلقی گردد که با نظم منطقی در یک راستا و به یک نتیجه منتهی گردند. این بخش از عمل دادرس را رکن منطقی رای میگویند.

فرایند توجیه و تعلیل رای امری کاملاً عقلی است و میبایست در قالبی منطقی انجام گیرد؛ «استدلال» به عنوان مهمترین ابزار در این فرایند نقش ایفا میکند؛ اما، شیوه و نوع استدلال در علم حقوق در سطوح مختلف نظریه پردازی، قانونگذاری، تفسیر و اجرای قانون ممکن است متفاوت باشد؛ ممکن است گاهی توجیه و تعلیل یک حکم بر اساس یک مدل منطقی صورتی و گاه نیز از مدلهای دیگری مانند منطق اقناعی یا منطق گفتگویی استفاده شود. در قضاوت و صدور رای نیز به همین ترتیب است؛ گاه موردی بر اساس استدلال صورتی توجیه میگردد و گاه نیز توجیه رای دادگاه بر اساس یک استدلال جدلی و اقناعی که مبتنی است بر فهم عرفی جامعه صورت میگردد.

فهرست منابع

- انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی (۱۳۸۴)، دانشنامه حقوق خصوصی، مجلدات ۱ و ۲ چاپ اول، تهران: انتشارات محراب
- بروجردی عبده، محمد(بی تا) اصول قضایی، چاپ اول، تهران: انتشارات مهرگان
- پوراستاد، مجید(۱۳۸۹)، نقش دادرس در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، چاپ اول، تهران: انتشارات شهر دانش
- پوراستاد، مجید(۱۳۸۷)، اصول و قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی، چاپ اول، تهران: انتشارات شهر دانش

- حبیبی، حسن (۱۳۷۳)، منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه اطلاعات
- جعفری تبار، حسن (۱۳۹۹)، منطق حیرانی، چاپ اول، تهران: فرهنگ نشر نو
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۱)، دانشنامه حقوقی، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات ابن سینا
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، دایره المعارف علوم اسلامی قضایی، مجلدات ۱ و ۲، چاپ سوم، تهران: انتشارات گنج دانش
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۲)، ترمینولوژی حقوق، چاپ ششم، تهران: انتشارات گنج دانش
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد ۱، چاپ دومف تهران: گنج دانش
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد ۱، چاپ دوم، تهران: نشر گنج دانش
- زراعت، عباس (۱۳۷۹)، شرح قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، چاپ اول، تهران: انتشارات خط سوم
- شمس، عبدالله (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، چاپ اول، تهران: نشر میزان
- شمس، عبدالله (۱۳۸۹)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، چاپ بیست و دوم، تهران: انتشارات دراک
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دراک
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، ادله اثبات دعوا، چاپ دوم، تهران: انتشارات دراک
- صالحی راد، محمد (۱۳۹۱)، آیین نگارش آراء قضایی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مجد
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳)، فلسفه حقوق (منطق حقوق)، جلد ۳، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۸)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ سوم، تهران: نشر کانون وکلای مرکز
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، اثبات و دلیل اثبات، جلد ۱، چاپ چهارم، تهران: نشر میزان
- کریم زاده، احمد (۱۳۸۹)، گزیده آراء انتظامی قضات، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل جاودانه
- کریمی، عباس (۱۳۸۶)، آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد
- غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۸۶)، ترجمه اصول دادرسی مدنی فراملی، چاپ اول، تهران: نشر میزان
- متین، احمد (۱۳۸۱)، مجموعه رویه قضایی حقوقی، چاپ اول، تهران: انتشارات رهام
- متین دفتری، احمد (۱۳۹۸)، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ ششم، تهران: انتشارات مجد

- محسنی، حسن (۱۳۹۷)، اداره جریان دادرسی، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار
- محسنی، حسن (۱۳۹۱)، ترجمه قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار

مقالات

- الشریف، محمد مهدی (۱۳۹۶)، «سهم اشراق و استدلال در فرایند دادرسی»، مجله مطالعات حقوقی، شماره ۱، دوره نهم، تهران
- الشریف، محمد مهدی (۱۳۸۶)، «صورتگرایی در استدلال قضائی»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی دانشگاه تهران، فصلنامه حقوق، شماره ۲، تهران
- افتخار جهرمی، گودرز و دنکوب، ابوالفضل (۱۳۹۱)، «نقش اصحاب دعوا در امور موضوعی»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۸، تهران
- باقری، یوسف و صداقتی، سهام (۱۳۹۳)، «شاخصه های رای قوی و متقن»، مجله قضاوت، شماره ۷۹، تهران
- پورطهماسبی فرد، محمد و محسنی، حسن (۱۳۸۴۹)، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۹۰، تهران
- رضایی نژاد، همایون (۱۳۹۰)، «ساختار شکلی و انسجام درونی رای مدنی»، نشریه پیام آموزش قوه قضاییه، سال نهم، تهران.
- شمس، عبدالله و تقی زاده، ابراهیم و میرحاجی، کامران (۱۳۹۷)، «طرح امور موضوعی و آثار آن در دعوی مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۰۳، تهران.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۳)، «سبب، امور موضوعی و توصیف آنها در دعوی مدنی»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶۵، تهران
- صالحی راد، محمد (۱۳۸۲)، «تاملاتی در باب مستدل نمودن احکام دادگاهها»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۲، تهران
- صدر زاده افشار، سید محسن (۱۳۷۲)، «نگاهی به قوه قضاییه و لزوم توجیه رای در دادگاههای بلژیک»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۰، تهران
- عبادی، شیرین (۱۳۵۳)، «اصل بی طرفی قاضی در رسیدگی به امور حقوقی برای کشف واقع»، مجله حقوقی وزارت دادگستری (دوره جدید) شماره ۳، تهران

- غمامی، مجید و آذین، سید محمد (۱۳۸۸)، «نقش متقابل دادرس و اصحاب دعوا در اثبات و ارزیابی امور موضوعی در دادرسی مدنی»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۲، تهران
- غمامی، مجید و اشراق آرانی، مجتبی (۱۳۸۹)، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی (تبیین نظریه عمومی)»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۲، تهران
- محمدی، محمدرضا (۱۳۹۲)، «نقدی بر شیوه استدلال دادگاهها در آراء مدنی» فصلنامه رای، شماره ۲، سال دوم، تهران

منابع خارجی

- الکعبی، هادی حسین و نوری، علی فیصل (بی تا) مقاله «تسبیب الاحکام»، مجله المحقق الحلی للعلوم القانونیه و السياسیه، العدد الثانی، السنه السادسه
- المصاور، یوسف محمد (۲۰۰۲)، «تسبیب الاحکام وفقا لقانون اصول المحاکمات المدنیه»، طبعه الاولی، الناشر الدارالعلمیه الدولیه و دارالثقافه للنشر و التوزیع، بیروت
- سعد، نبیل ابراهیم (۱۹۹۵)، «الاثبات فی مواد المدنیه و التجاریه»، دارالنهضة العربیه، طبعه الاولی، بیروت
- شمس الدین، عقیف (۱۹۹۹)، «المحاکمات المدنیه بین نص و الاجتهاد»، طبعه الاولی، منشورات مکتبه زین الحقوقیه و الادبیه، بیروت
- عبودی، عباس (۱۹۹۹)، «شرح الاحکام قانون اثبات»، دارالثقافه، الطبه الثانی، عراق
- مارتین، ریموند (۱۳۹۵)، «اصول راهبردی دادرسی مدنی»؛ ترجمه اسماعیل شایگان، نشر میزان، چاپ اول، تهران

فرهنگها

- فرهنگ لغت دهخدا، ج ۲۰؛ برگرفته از سایت ، dictionary.abadis.ir
- فرهنگ لغت معین؛ برگرفته از سایت ، dictionary.abadis.ir
- بشارت، حجت الله (۱۳۹۴)، «فرهنگ حقوقی معاصر (فرانسسه-فارسی)»، چاپ اول، تهران: نشر فرهنگ معاصر
- کاتبی، حسینقلی (۱۳۸۰)، «فرهنگ حقوق فرانسسه به فارسی» چاپ دوم، تهران: نشر گنج دانش

➤ BRYAN A. GARNER (2006), BLACKS LAW DICTIONARY, THIRD POCKET EDITIONT,

➤ dictionary.abadis.ir

قوانین

- قانون مدنی ایران
- قانون آئین دادرسی مدنی
- قانون اصول المحاکمات المدنی لبنان
- اصول فراملی دادرسی مدنی
- قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه
- مجموعه قوانین و مقررات آیین دادرسی مدنی، معاونت حقوقی ریاست جمهوری، چاپ دهم ۱۳۸۱